

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه‌ی بحث گذشته

بر وفق کفایة الأصول، وارد انقسام واجب به نفسی و غیری شدیم و تقریر کردیم که اطلاق هیئت امر، با جریان مقدمات حکمت، ظهور در نفسیت، تعینیت و عینیت دارد؛ انتقال به غیریّت، تخییریّت یا کفاییت، محتاج قرینه زائد است. نمونه‌های فقهی محل ابتلاء مانند «تعلم احکام» و نیز «وضو» کارکرد این ظهور را روشن می‌کند. سپس در سطح مفهومی، تعریف مشهور را گزارش کردیم: واجب نفسی «ما وُجب لنفسه»، و واجب غیری «ما وُجب لغيره». بر اساس تحلیل محقق نائینی، «لغیر» هم ناظر به پیوند با «مقدمات وجوبیه» است و هم «مقدمات وجودیه». همچنین، محقق اصفهانی می‌فرماید نفسیت و غیریّت هر دو خارج از حقیقت وجوب‌اند؛ حقیقت وجوب صرف طلب الزامی است. افزون بر این، نفسیت عنوانی عدمی است—«عدم کون الوجوب للغیر» — در مقابل غیریّت که عنوانی وجودی است—«کون الوجوب للغیر». ثمره اصولی آنکه، چون قید «لغیر» زائد است، اثبات غیریّت نیازمند بیان است و تا قرینه‌ای در کار نباشد، اطلاق صیغه عرفاً بر نفسیت حمل می‌شود.

اقتضای اطلاق هیئت هنگام شک در نفسیت

بحث در این است که اگر در موردی تردید کنیم واجبی نفسی است یا غیری، اصل لفظی چه اقتضایی دارد؛ و طبعاً پس از فراغ از اصل لفظی، نوبت اصل عملی خواهد بود. بنابر مبنای آخوند خراسانی، اطلاق هیئت امر - و به تعبیر دیگر، اطلاق صیغه - ظهور در نفسیت دارد؛ زیرا غیریّت محتاج مؤونه و قرینه زائد است، حال آنکه نفسیت به بیان خاص نیاز ندارد. بنابراین، با جریان مقدمات حکمت، در صورت فقدان قرینه معتبر بر «لغیر»، امر بر وجوب نفسی حمل می‌شود.

تفاوت تعبیری «اطلاق صیغه» در بعضی مواضع کفایة الأصول (مانند مبحث مقدمه واجب) و «اطلاق هیئت» در مواضع دیگر، تغایر مبنایی ایجاد نمی‌کند؛ مقصود واحد است: ظهور همان هیئت طلبی «افعل» در وجوب نفسی فعل، مادام که قید اضافی بر آن عارض نشده باشد. وجه این ظهور نیز روشن است: «غیریّت» متقوم به ربط زائد به غیر و اخذ قید «لغیر» است؛ اثبات چنین قیدی محتاج بیان است. در فقدان این قید، عنوان اثباتی «غیری» منتفی و حیث سلبی «عدم الإضافة إلى الغیر» - که همان نفسیت است - مفاد اطلاق قرار می‌گیرد.

اما در صورت عدم امکان تمسک به ظهور (به جهت اجمال خطاب، تعارض قرائن، یا مانع دیگر)، نوبت به اصول عملی می‌رسد که باید بر حسب مورد سامان یابد. تفصیل جریان اصل عملی در این مقام به بخش مستقل خود موکول است؛ در اینجا تنها بر این نکته تأکید می‌کنیم که تقدّم با اصل لفظی حجّت است و انتقال به اصل عملی در طول آن قرار می‌گیرد.

در امتداد بحث از اقتضای اصل لفظی در شک میان نفسیت و غیریّت، یادآور می‌شویم که مرحوم محقق اصفهانی قدس سره در این مقام، چهار نکته بنیادین دارد که به‌زودی به تفصیل آن‌ها می‌پردازیم. پیش از ورود به آن نکات، اشاره‌ای به تذکر مرحوم والد معظم رضوان الله تعالی علیه سودمند است.

اشکال محقق لنگرانی بر محقق خراسانی در تعریف واجب نفسی

ایشان متذکر شده‌اند که ظاهر عبارت آخوند خراسانی متضمن اشکال «تقسیم شیء به خودش و غیر خودش» است. تقریر اشکال چنین است: وقتی می‌گوییم «الواجبُ إمّا نفسی و إمّا غیری»، لازم است «مقسّم» و «قسمان» با یکدیگر مغایر باشند. حال اگر واجب نفسی چنین تعریف شود: «هو ما وجب مطلقاً سواء وجب شیء آخر أم لم یجب»، این «وجوب مطلق» همان طبیعت «الواجب بما هو واجب» است؛ یعنی عینِ مقسّم. در نتیجه، تقسیم عملاً به صورت «تقسیم شیء به نفس خود و غیر خود» درخواهد آمد، و چنین تقسیمی باطل است؛ نظیر آنکه گفته شود: «الإنسان إمّا انسان و إمّا عالم». بدیهی است که قسم باید با مقسّم و نیز اقسام با یکدیگر مغایر باشند. بر این اساس، به ظاهر عبارت آخوند اشکال وارد می‌شود: اگر «نفسی» مساوق با «مطلق» گرفته شود، دیگر تمایز حقیقی با مقسّم باقی نمی‌ماند. [1] مرحوم والدِ معظم این نکته را یادآور شده و سپس اساس کلام مرحوم اصفهانی را نیز نقل کرده‌اند.

کلام محقق اصفهانی

اکنون به سراغ بیان محقق اصفهانی می‌رویم. مقصود ایشان در گام نخست، توجیه کلام آخوند و گشودن راهی است که این اشکال متوجه عبارت ایشان نشود. جهت عام توجیه آن است که «مطلق» در تعریف نفسی، به معنای «مطلق مقسّمی» (یعنی نفس طبیعت واجب) گرفته نشود، بلکه «اطلاق قسمی» مراد باشد؛ یعنی نفی قید خاصی که در مقام تقسیم محلّ نظر است. بدین ترتیب، واجب نفسی مساوق با «عدم اخذ قید الارتباط بالغیر» خواهد بود، نه عینِ مقسّم. تفصیل این تقریر و نکات چهارگانه دیگر ایشان را در ادامه می‌آوریم تا مقصود آخوند و حدّ دلالتِ اطلاقِ هیئت به‌دقت روشن گردد.

تفکیک اطلاق مقسّمی و اطلاق قسمی در توجیه کلام آخوند

نکته آغازین در توجیه عبارت آخوند این است که وقتی ایشان می‌گویند «واجب نفسی مطلق است»، در لفظ کفایه تصریحی به تفاوت میان «اطلاق مقسّمی» و «اطلاق قسمی» نیامده است؛ و همین سکوت، منشأ سوءفهم می‌شود. بر اساس تقریر محقق اصفهانی، مقصود از «اطلاق» در تعریف واجب نفسی، «اطلاق قسمی» است نه «اطلاق مقسّمی». توضیح آن‌که:

– اطلاق مقسّمی: ابقای طبیعت «واجب بما هو واجب» بر اهمال و لاپشرطی مطلق؛ یعنی همان مقسّم که هنوز تحت هیچ حیث تقسیم قرار نگرفته است.

– اطلاق قسمی: نفی قید خاص موضوع تقسیم در همان مقام؛ در ما نحن فیه، نفی قید «الإضافة إلى الغیر». بر این مبنا، «نفسی» یعنی «فاقد قید الارتباط بالغیر»، و «غیری» یعنی «واجد قید الارتباط بالغیر».

نتیجه آن است که «نفسی» عینِ مقسّم نیست تا تقسیم به صورت «تقسیم شیء به نفس و غیره» درآید؛ بلکه قسمی است مغایر با مقسّم، مشتمل بر حیثیت سلبی «عدم الإضافة إلى الغیر»، در برابر قسم دیگر که حیثیت ایجابی «الإضافة إلى الغیر» دارد. با این تفکیک، هم دلالت اطلاق هیئت بر نفی قید «للغیر» روشن می‌شود، و هم وجه صحّت تقسیم محفوظ می‌ماند. بیان دقیق محقق اصفهانی، همان حلقه واسطی است که عمق مراد آخوند را آشکار می‌کند. بی‌توجهی به این تفکیک، متن کفایه را در معرض برداشت نارسا قرار می‌دهد؛ از این‌رو، تدبیر در نه‌ایة الدراية شرط فهم سنجیده این بحث است.

پیش از ورود به نکات دیگر محقق اصفهانی، تذکر این تمایز لازم است که «مطلق» در ادبیات فلسفی با «اطلاق» در مقام اثبات اصولی تفاوت ماهوی دارد. در فلسفه، سخن از مطلق و مقید ناظر به ساحت ثبوت و حدود وجود است؛ نظیر بحث از «الوجود إمّا لا حدّ له أو له حدّ». در اصول اما، «اطلاق» یک امر اثباتی و مبتنی بر «مقدمات حکمت» است: نفی اخذ قید در «مقام بیان». خلط این دو کاربست، به‌ویژه در فهم کلمات آخوند، منشأ سوءتفاهم می‌شود.

فرق میان وجوب نفسی و وجوب غیری

اکنون به تقریر محقق اصفهانی قدس سره می پردازیم. نکته نخست ایشان این است که وجوب نفسی نیز «مقید» است. ظاهر عبارت محقق آخوند چنان می نماید که وجوب نفسی قید ندارد و این تنها وجوب غیری است که نیازمند قید و قرینه زائد است؛ اما به نظر محقق اصفهانی، نفسیت نیز با قیدی تعریف می شود: قید آن «عدم کون الوجوب ناشئاً من الغير» است. به تعبیر دیگر، «وجوب نفسی» یعنی وجوبی که منشأش وجوب غیر خود آن فعل نیست؛ در برابر «وجوب غیری» که متقوم به «کون الوجوب للغير» و نشوء از غیر است.

بر این مبنا، هر دو قسم «مقید» اند: یکی به قید سلبی «عدم النشوء من الغير»، و دیگری به قید ایجابی «المتشرع من الغير». تفاوت در این است که قید دوم، چون حیثیت ربطی زائد را اثبات می کند، در مقام اثبات محتاج بیان و قرینه است؛ اما قید نخست، چون «سلب همان ربط زائد» است، با اطلاق هیئت (نفی اخذ قید وجودی در مقام بیان) حاصل می شود و به بیان مستقل نیاز ندارد. از این رو، اطلاق صیغه ظهور در نفی انتساب وجوب به غیر دارد و بدین وسیله نفسیت را افاده می کند؛ و انتقال به غیریت، منوط به اقامه قرینه معتبر بر «للغير» است.

گمان می رود مراد مرحوم والد ما رضوان الله تعالی علیه نیز از اشاره هایی که داشتند همین بوده است: نزاع، نزاع «شدت و ضعف اطلاق» نیست، بلکه هر دو عنوان ذو قیدند؛ با این تفاوت که قید نفسیت، سلبی و به واسطه اطلاق اثباتی معلوم می شود، و قید غیریت، ایجابی و محتاج مؤونه زائد.

قید عدمی و قید وجودی در نفسیت و غیریت: اثر آن در مقام اثبات

در امتداد تقریر نکته نخست محقق اصفهانی قدس سره، می گوئیم: قید «وجوب غیری» آن است که «کون الوجوب ناشئاً من الغير»؛ و قید «وجوب نفسی» آن است که «عدم کون الوجوب ناشئاً من الغير». بر این مبنا، هر دو قسم «مقید» اند: نفسی به قید عدمی، و غیری به قید وجودی. اکنون باید پرسید: تفاوت «عدم» و «وجود» در این دو قید، در کجا اثر می گذارد؟ پاسخ در مقام اثبات و بر اساس فهم عرفی روشن است:

قید وجودی، محتاج بیان و قرینه است. هرگاه متکلم بخواهد نسبت «للغير» را در موضوع حکم اخذ کند و ربط وجوب را به غیر ثابت سازد، عرف، طلب قرینه می کند؛ زیرا این نسبت افزودن حیثیتی است که بر قدر متیقن طلب زاید است. حال آنکه قید عدمی، بی نیاز از بیان مستقل است. «عدم کون الوجوب ناشئاً من الغير» چیزی جز عدم اخذ همان حیثیت ربطی زائد نیست و به مقتضای اطلاق هیئت و با جریان مقدمات حکمت، مفاد ظهور قرار می گیرد. همین تفاوت ماهوی قید آثار مهمی در مقام اثبات و عمل دارد. محقق اصفهانی می فرماید:

لا يخفى عليك: أن النفسية و ما يماثلها قيود للطبيعة نحو ما يقابلها لخروجها جميعا عن الطبيعة المهمة، إلا أن بعض القيود كأنه لا يزيد على نفس الطبيعة عرفاً، كالنفسية و ما يماثلها دون ما يقابلها.

و التحقيق: أن النفسية ليست إلا عدم كون الوجوب للغير، و كذا البواقي، و عدم القرينة على القيود الوجودية دليل على عدمها، و إلا لزم نقض الغرض، لا أن النفسية و الغيرية قيدان وجوديان، و أحدهما - و هو الاطلاق من حيث وجوب شيء آخر مثلاً - كأنه ليس بقيد، بل أحد القيدین عدمی، و يكفي فيه عدم نصب القرينة على الوجودي المقابل له. [2]

أصالة الإطلاق و متعلق آن: نقد محقق اصفهانی بر عبارت آخوند

اکنون به نکته سوم محقق اصفهانی قدس سره می پردازیم. ایشان در این موضع به صراحت بر محقق خراسانی اشکال می گیرند و می پرسند: با «أصالة الإطلاق» دقیقاً چه چیزی را می خواهید اثبات کنید؟ نفسیت واجب را، یا «وجوب مطلق» را؟ ظاهر عبارت آخوند آن است که «أصالة الإطلاق والحكمة تقتضي كونه مطلقاً». حال آنکه محل نزاع ما «وجوب مطلق» (به معنای طبیعت مهملة حکم) نیست؛ بحث در این است که این وجوب، «لنفسه» است یا «للغير». بنابراین اگر مراد از «کونه مطلقاً» همان

«اتلاق مقسمی» باشد، اشکال وارد است؛ زیرا در مقام تقسیم، اثباتِ مطلقِ مقسم چیزی بر حلّ نزاع نمی‌افزاید و شائبه همان اشکال «تقسیم شیء به نفسه و غیره» را پدید می‌آورد.

راه صواب، به تقریر محقق اصفهانی، معین کردنِ متعلقِ «أصالة الإطلاق» است: در ما نحن فيه، اطلاقِ ناظر به «قیدِ الغیریّة» است. به بیان دیگر، «أصالة الإطلاق» در هیئتِ امر، نفیِ اخذِ قیدِ «للغیر» را اثبات می‌کند؛ و حاصلِ این نفی، همان «نفسیت» است. پس آنچه با اطلاق ثابت می‌شود، «وجوبِ مطلق از جمیع جهات» نیست، بلکه «عدمِ تقييدِ الوجوبِ بقیدِ الغیریّة» است؛ و این، عینِ مطلوبِ نزاع است.

حاصل آنکه اشکالِ اصفهانی متوجه «تعیینِ متعلقِ اطلاق» است، نه اصلِ استناد به اطلاق. با اصلاحِ ناحیه تعبیر و حملِ عبارتِ آخوند بر اطلاقِ قسمی، هم اشکالِ «تقسیم» مرتفع می‌شود و هم مسیرِ استدلالِ لفظی بر نفسیتِ روشن و منقح می‌گردد.

عدمِ معقولیتِ اطلاق از حیثِ منشأ وجوب

اکنون به نکته چهارم محقق اصفهانی قدس سره می‌پردازیم. بر اساسِ تعریفِ پیش‌گفته، «وجوبِ نفسی» یعنی «الوجوبُ الَّذي لا يكون مُنبعثاً من الغیر»، و «وجوبِ غیری» آن است که «وُجوبه مُنبعثٌ من وجوب الغیر». ایشان تصریح می‌کند که «اتلاق» از این جهت اصلاً معقول نیست؛ زیرا به حسبِ واقع، قضیه دائر بینِ اثنین است و ثالثی ندارد: یا وجوب، منبعث از غیر است (غیری)، یا نیست (نفسی). بنابراین، اینکه گفته شود: «هذا واجبٌ سواءً أكان وجوبه مُنبعثاً من الغیر أم لم ينبعث»، تعبیرِ معقولی نیست. چنین «اتلاقی» قابلِ تصوّر نیست؛ چون «انبعاث/عدمِ انبعاث» از سنخِ قیودی نیست که در مقامِ بیان بر عهده متکلم باشد تا با أصالة الإطلاق نفی یا اثبات شود.

تحلیلِ مقصود محقق اصفهانی آن است که «أصالة الإطلاق» در جایی جریان دارد که قیدی از سنخِ قیودِ متعلق، موضوعِ یا خودِ حکم، عادتاً در مقامِ بیان قابلِ اخذ باشد؛ مانند شرط، غایت، بدل، و نظایر آن. اما «كونُ الوجوبِ مُنبعثاً من الغیر» سخن از منشأ و سببِ جعل در مقامِ ثبوت است، نه قیدی در متنِ مدلولِ خطاب. منشأ جعلِ امرِ فرادلالی است و در مدارِ «مقدمات حکمت» قرار نمی‌گیرد تا سکوتِ متکلم ظهور در نفیِ آن داشته باشد. از همین رو، نمی‌توان با أصالة الإطلاق، «عدمِ كونِ الوجوبِ مُنبعثاً من الغیر» را اثبات کرد و بدین وسیله به نفسیت رسید؛ همان‌گونه که نمی‌توان با اطلاقِ «أکرّم زیداً» داوری کرد که «وجوبُ الإکرام» بالاصالة مجعول است یا بالتبع و به واسطه نذر.

نتیجه این نکته آن است که در ما نحن فيه، تمسک به اطلاق - اگر به این معنا باشد که سکوتِ خطابِ نفی «منشأیت از غیر» می‌کند - وجهی ندارد. یا باید نشان داد که «للغیر» به صورتِ قیدِ اخذشدنی در مدلولِ امر لحاظ می‌شود (تا اطلاقِ نافی همان قیدِ اخذشدنی باشد)، یا در فرضِ عدمِ چنین قابلیتِ، از اصلِ لفظی دست کشیده و به سراغِ اصلِ عملی مناسب رفت. به تعبیر دیگر، اگر «غیریّت» در این مقام «قیدِ ایجابیِ مدلولِ امر» نباشد، أصالة الإطلاق نسبت به نفیِ آن، مرجع و مجرای نخواهد داشت.

اتلاقِ مُعینِ نفسیت: نفیِ تقييدِ بما يُفید الغیریّة

بر نتیجه نکته چهارم محقق اصفهانی تکیه می‌کنیم: از آنجا که «انبعاث/عدمِ انبعاثِ وجوب از غیر» ثبوتاً دائر بینِ اثنین است و ثالثی ندارد، اتلاقی از سنخِ «اعم بودن از انبعاث و عدمِ انبعاث» اصلاً معقول نیست. بنابراین تنها مجرای معتبرِ أصالة الإطلاق در این مقام آن است که «عدمِ تقييدِ بما يُفید الغیریّة» را اثبات کنیم؛ به بیان دیگر، «انبعاث از غیر» حیثیتی وجودی و زاید است که نیازمندِ قرینه است، و چون قرینه‌ای بر اخذِ این قید در مدلولِ هیئت نیامده، اطلاق حکم می‌کند که این وجوب، منبعث از غیر نیست؛ و همین نفسیت را نتیجه می‌دهد. پس مراد از «الإطلاق المُعین للنفسیّة» به هیچ‌روی این نیست که بگوییم: «سواءً أكانَ الوجوبُ مُنبعثاً أم لم یکن مُنبعثاً»؛ چنین اتلاقی غیرمعقول است. مرادِ نفیِ تقييدِ حکم به قیدی است که مفیدِ غیریّت باشد. همین منطق در دو باب هم‌افق نیز جاری است:

- در «تخییری/تعینی»: اطلاق هیئت، «عدم تقييد الطلب بالبدل» را می‌فهماند؛ یعنی تا قرینه بدلیت نیاید، وجوب تعینی است.

- در «کفای/عینی»: اطلاق، «عدم تقييد الطلب بكفاية البعض» را افاده می‌کند؛ تا قرینه کفایت فعل بعض ثابت نشود، وجوب عینی خواهد بود.

بر این مبنا، هر دو عنوان نفسی و غیری «ذو قید» اند: نفسی به قید عدمی «عدم کون الوجوب ناشئاً من الغير»، و غیری به قید وجودی «کون الوجوب ناشئاً من الغير». اثر این تفاوت روشن است: قید عدمی چیزی بر حقیقت مطلوب نمی‌افزاید و به حسب فهم عرفی به بیان مستقل نیاز ندارد؛ لذا با أصالة الإطلاق و جریان مقدمات حکمت احراز می‌شود. در مقابل، قید وجودی چون حیثیتی زاید بر قدر متیقن طلب است، محتاج قرینه و بیان معتبر است؛ با قیام آن قرینه، اطلاق تقييد می‌خورد و حکم به غیریّت منتقل می‌شود. محقق اصفهانی می‌فرماید:

فمقتضى الحكمة تعيين المقيد بالمقيد العدمي، لا المطلق من حيث وجوب شيء آخر كما هو ظاهر المتن؛ إذ المفروض إثبات الوجوب النفسي - وهو الوجوب لا غيره - لا الوجوب المطلق الذي وجب هناك شيء آخر، أو لا؛ إذ ليس الوجوب الغيري مجرد وجوب شيء مع كون الشيء الآخر واجبا مقارنا معه، بل الوجوب المنبعث عن وجوب آخر.

و من الواضح أن إطلاق الوجوب من حيث انبعثه عن وجوب آخر و عدمه غير معقول، و كذا الوجوب التخييري هو الوجوب المشوب بجواز الترك إلى بدل، و إطلاق الوجوب من حيث الاقتران بجواز الترك و عدمه غير صحيح، بل المراد بالإطلاق المعين للنفسية و أقرانها هو عدم التقييد بما يفيد الغيرية و التخييرية و الكفائية، كما صرح به (قدس سره) في آخر المطلق و المقيد . فتدبر جيداً.[3]

خلاصه آنکه می‌توان گفت ظاهر عبارت آخوند مورد اشکال واقع می‌شود و محقق اصفهانی با تفکیک «اطلاق مقسمی/قسمی» آن را توجیه می‌کند. اما از این نقطه به بعد، ایشان نقدی مستقل بر آخوند دارد: ظاهر عبارت آخوند این است که «أصالة الإطلاق تقتضي كونه مطلقاً». حال آنکه محل بحث ما «وجوب مطلق» نیست، بلکه می‌خواهیم «نفسیت وجوب» را احراز کنیم.

پس اولاً از محل نزاع خارج شده‌اید. ثانیاً، این تقریر مستلزم محال است؛ زیرا نتیجه‌اش آن است که گویی گفته‌ایم: «هذا واجب سواء أكان وجوبه مُنبعثاً من الغير أم لم يكن مُنبعثاً». حال آنکه هر وجوبی یا نفسی است یا غیری و حالت بینابینی ندارد؛ همان‌گونه که نمی‌توان گفت: «هذا موجود سواء أكان له علّة أم لم يكن له علّة». به تعبیر محقق اصفهانی، «اطلاق» در حیث «منشأ جعل» معقول نیست؛ اطلاق در جایی جریان دارد که قیدی «قابل اخذ در مدلول خطاب» باشد، نه در مقام ثبوت سبب جعل.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

پاورقی

[1]- محمد فاضل موحّدی لنکرانی، اصول فقه شیعه، با محمود ملکی اصفهانی و سعید ملکی اصفهانی (قم: مرکز فقهی ائمه اطهار (ع)، 1381)، ج 3، 421-422.

[2]- محمد حسین اصفهانی، نهاية الدراية في شرح الكفاية (بيروت: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، 1429)، ج 1، 353.

[3]- همان.

- اصفهانی، محمد حسین. نهاية الدراية في شرح الكفاية. ٦ ج. بيروت: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، 1429.
- فاضل موحدي لنكراني، محمد. اصول فقه شيعه. با محمود ملكي اصفهاني و سعيد ملكي اصفهاني. ١٠ ج. قم: مركز فقهی ائمه اطهار (ع)، 1381.